

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
سنا

۲۳۲

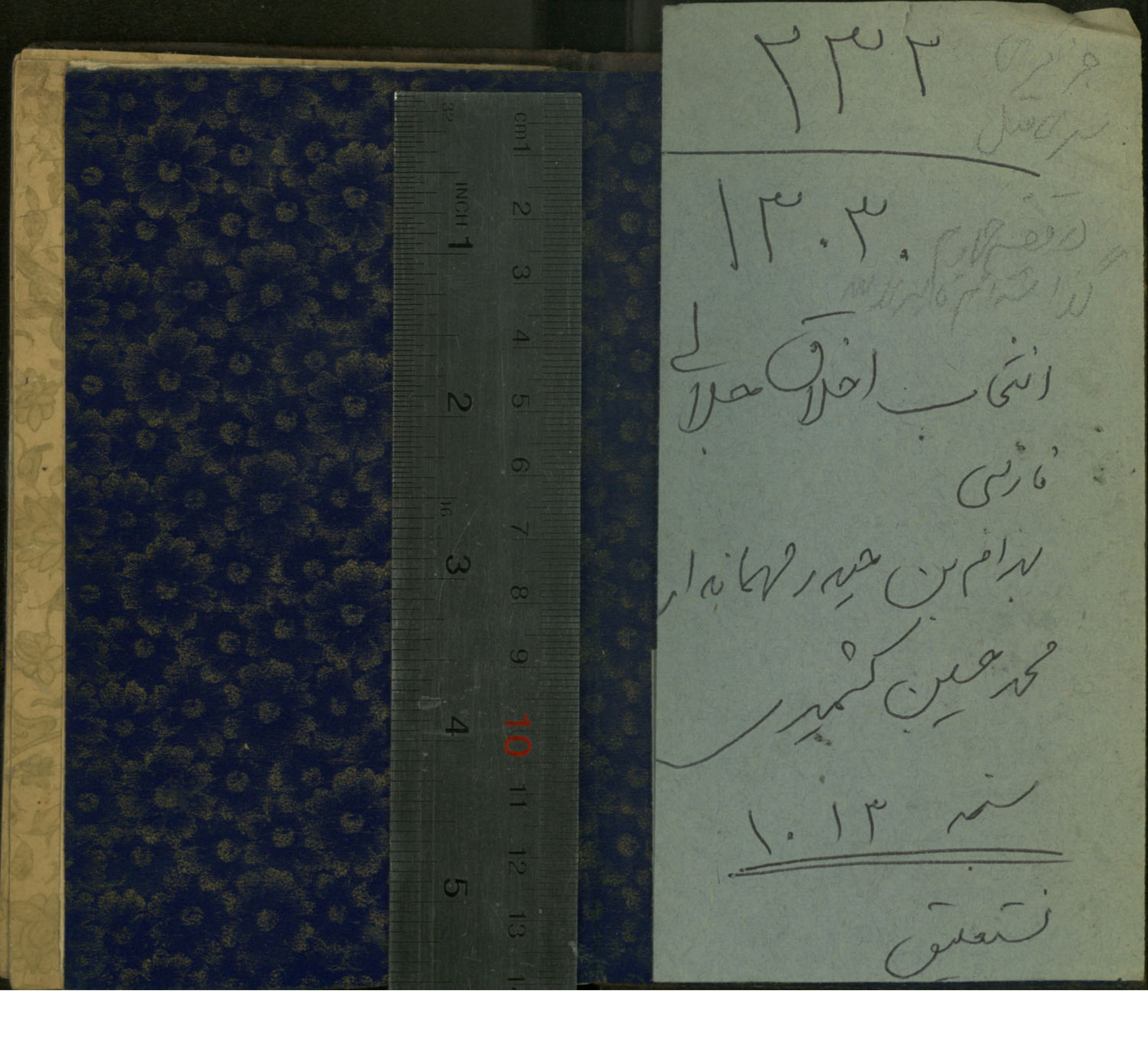
۱۳۰۳

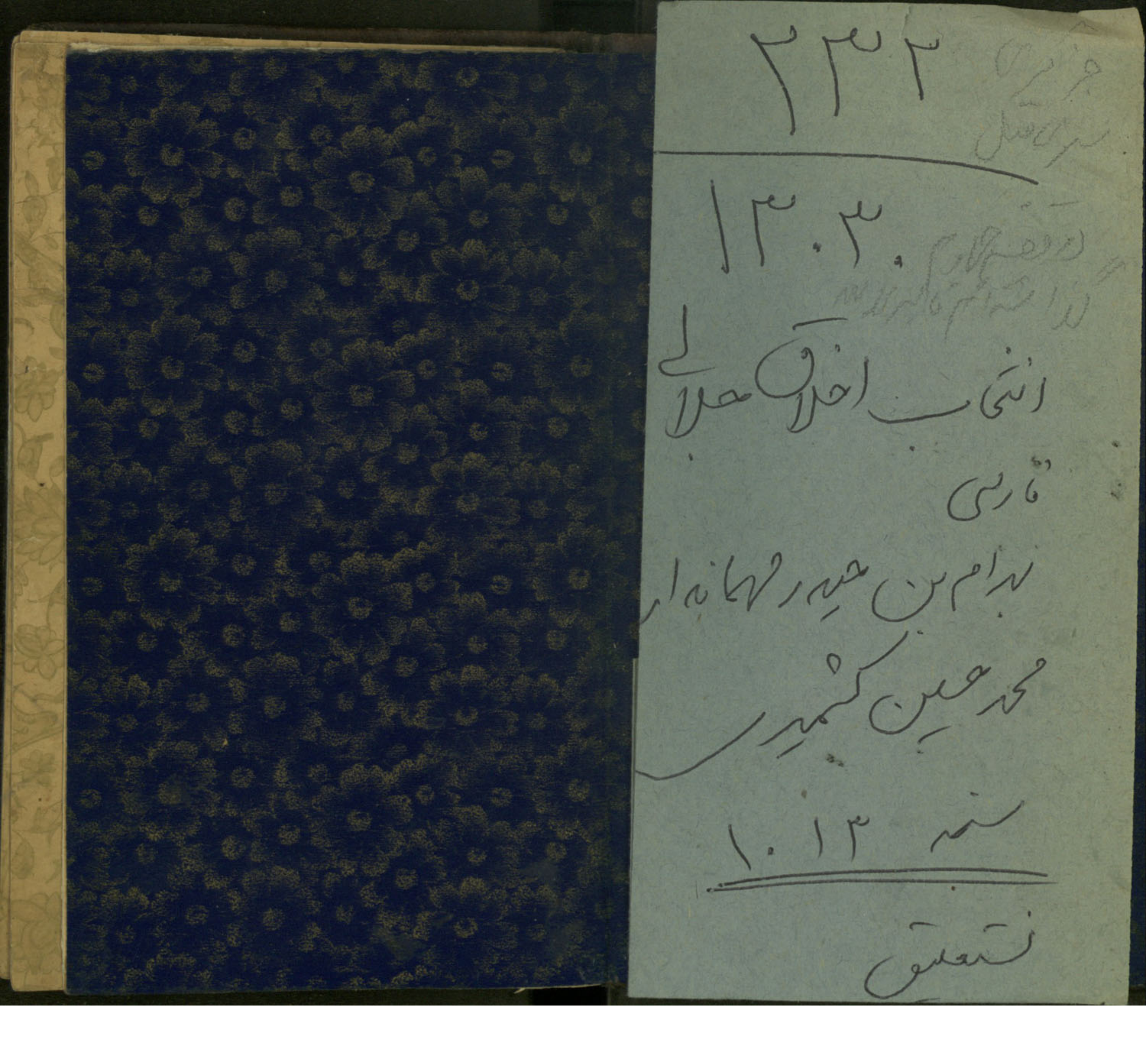
انتخاب اخلاق جلالی

فارسی

بدام بن حیدر بهادر

محمد حسین کشمیری

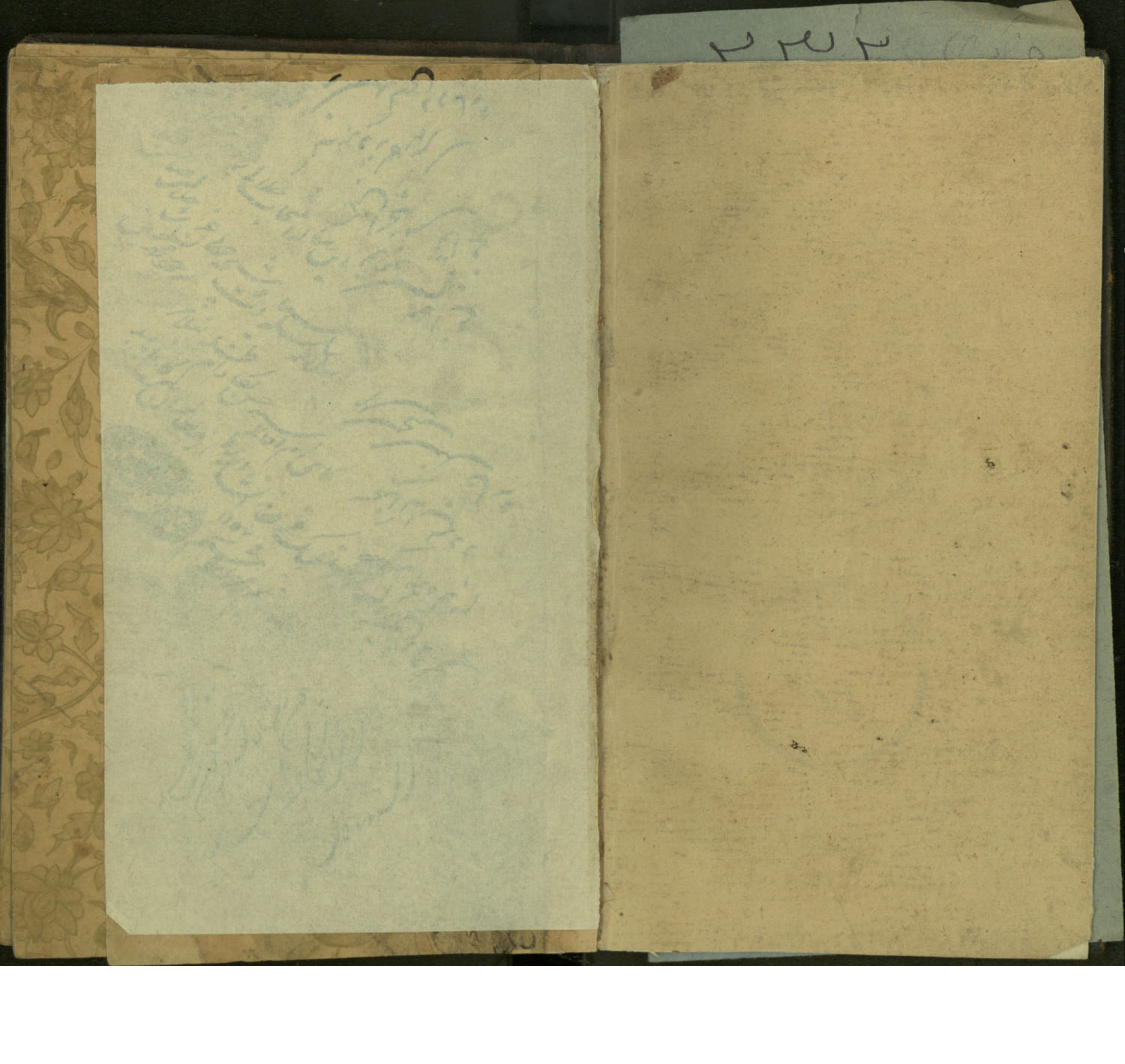

۲۳۲
۱۳۰۳۰
انتخاب اخلاق جلالی
فارسی
محمد حسین کشمیری
سنه ۱۰۱۳
نستعلیق



۲۳۲
۱۳۰۳
انتخاب اخلاق جلالی
فارسی
محمد عین کشمیری
سنه ۱۰۱۳
نستعلیق

انتخاب اخلاق جلالی

سنه ۱۰۱۴







الحمد لله الذی اظهر آثار انواره فی وجوه الایام
وارفع بجلال غرته کدورات الشرک عن
مواطن الاصنام واضبط النظام فی الایام
بحسب امتداد الآن من غیر الانصرام و
اوصل بتوفیقه ذوات البهجة الی نهایت قدس
المقام والصلوة علی سید الانبیا وخلاصة الازکیا

اشرف الموجودات وسرور الکاینات محمد المصطفی
وآله واصحابه علیه وعلیهم منتسبا بغرر جوده
امابعد بر رای شرف عالم آرای اعلی
حضرت اسکندر حکمت جمشید حشمت کیوان
رفعت جم جاه عالم پناه اعنی خاقان الزمان
باعث الامن والامان ناصر الملة والدین
مبدا الصدق والیقین الحامی للشرع المبین
ناظم الملک بالتدبیر حافظ الخلق بالتقدیر
مکمل العزة والسعادة مروج العلم والسیادة صاحب

لوا الحکومت صاحب الولا، والعطوفت
اشرف نفوس الانسان المؤید بتایید الرحمن
الذی عدل سلحته بکمال الدارین بوازیی
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی خلد الله ملکه و
سلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه
وارفعه الله بمعارج العارفین واسلکه الی
مناهج الصادقین وجعله من الصدیقین فی
العالمین چون آفتاب عالمتاب روشن است
که ارباب عجز واضطراب خصوصا مجردان

بوادی سراب را تحفه لایق بانجناب ملایک
انتساب فراید ابکار ادراک است و چون
این بی بضاعت از اوصاف ابکار اوکار
آن اعلی منزلت عاجز بود لاجرم وصایای
حکمای قدما در سلک ترتیب و تحریر مناسب
دید شاید که میامن اقبال خاقانی شهره گشته
در صدور سلاطین عالی مقدار منطبع گردد تا
نفع آن بکافه ناس رسد و اگرچه موید آن سریر
سلطنت را طبع شریف بر نهجی است که در اگر

افعال و اعمال و اقوال ملهم بطریق حق و صواب می‌باشد
و بالذات احتیاج باکتساب رسمی ندارند لیکن
این قدر هست که در اوکار قریحهٔ ارباب تحقیق
و یقین باعث بر تدکار کمالات جبلی و بر دفتر
عقل و تدبیر خسروزیان سجلی خواهد بود چون اکثر
سخنان این فصول با مور مصلحت ملکی بود بملکیه نامیده
شد والله الموفق بالصواب و الیه المرجع والمآب

فصل اول در آداب ملوک و در دو بابست

باب اول اولا بر سبیل تمهید نموده می‌شود که



که مرتبهٔ سلطنت از جلایل نعم آلهیست که از خزانه
الطاف نامتناهی بعضی از امجاد عباد را
ارزانی داشته فی الواقع چه مرتبه باین رسد که
حضرت مالک الملک یکی از خواص عباد خود را
در مسند خلافه خاصه متمکن داشته از انوار
عظمت حقیقی پرتوی بر احوال و تعیین مراتب
وحقوق کافه بنی آدم برای وحکم او منوط
سازد تا همه را علی اختلاف المراتب روی
حاجت بقبلهٔ بارگاه گردون اشتباه او



باشد در حدیث آورده است که پادشاه ظل
الله است که تا هر مظلوم از آسیب حوادث
زمان پناه باو آورد و شکر این نعمت عُظمی و عطیه
کبری بجز عدالت چه تواند بود ازین جهه است
که در جمیع امور ماموربعدالتند و ثانیا بیان کرده
میشود که حکما تعبیر از رتبت ملک بلفظ سیاست
نموده اند چنانچه رابطه الفت انام مزاج مملکت
تعبیر کرده اند پس پادشاه که حافظ و مصلح این
معنی است معبر بطبیب مزاج عالم باشد



بعد از تمهید گفته می شود که تعدیل عالم صغیر
که ترکیب خلقت انسانیست چنانچه بچهار چیز که
آب و آتش و هوا و خاک متحقق تواند بود
همچنین مدار مزاج مملکت و ارتباط انسی و ضبط
سلطنت بچهار چیز تواند بود اول اهل قلم چون
علما و فقها و قضاة و کتاب و حساب و مهندسان
و منجمان و اطبا و شعرا که قیام دین و دنیا بمساعی
اقدام و اقلام لطایف اعلام ایشان منوط و
و مربوط است و ایشان بمنزله آب اند در میان

عناصر و نماها که مناسبتی که میان علم و آبست و
نزد اهل بصیرت علم از آب روشن‌تر است
دوم اهل شمشیر چون دلیران و مجاهدان و ساعیان
در اخذ قلاع که نظام ملک و مصالح ایام بی
آمد شد تیغ صولت شعار کینه گذار ایشان صورت
نبندد و ایشان بمنزله آتشند کما لا یخفی علی
الفطن الذکی سیوم اهل معامله چون تجار و اصناف
حرف و صناعات که بوسیله ایشان آلات
اسباب اقتیات و سایر مصالح مترتب شود

ومنا

و مناسبت ایشان بهوا که ممد نشو و نمای نباتات
و مروح روح حیوانات اند در غایت ظهور است
چهارم اهل زراعت چون برزگران و دهاقین
و اهل فلاحت که مدبر نباتات و مرتب قوت
حیوانات اند و بی سعی ایشان بقای شخص انسانی
در حیز استحاله است و بحقیقت کاسبان
مقدم ایشانند چه دیگر طوایف در وجود
چیزی زیاده نمیکنند بلکه نقل موجود از کسی بکسی
یا از جایی بجایی یا از صورتی بصورتی

بینماید قرب ایشان بجاگه که قبله گاه سایر
افلاک و مطرح اشعه انواع عالم پاکه و مظهر
غرایب مصنوعاتست در غایت وضوح تواند
تواند بود بنابرین پادشاه که طبیب مزاج عالمست
باید که اغذیه و اشربه و ادویه که لایق مزاج مملکتست
چون اعتقادات و اقوال و اعمال که رابع محصول
عدالتست بکار دارد بدین طریق که از خلوص
عقیده رعایت احوال این چهار صنف
از افراد انسانی کرده در احوال هر یک نظر

نموده

نموده مرتبه هر یک من حیث الحقوق نگاه داشته
بمواعید هر یک را خرسند دارد تا مزاج مملکت
بفساد نه انجامد پس مادام که هر یک ازین طوایف
در مرتبه خود باشند و شغلی که وظیفه ایشانست
قیام نمایند و نصیبی که ایشان را لایق باشد
از ارزاق و کرامات یعنی مال و جاه بایشان رسد
هر آینه مزاج مدینه بر نهج اعتدال باشد و چون ازین قانون
منحرف گردند هر آینه مودی باختلاف شود و
سبب فساد ملک گردد پس مادام که پادشاه



رود و هر یک از طبقات مردم را در مرتبه خود
دارد و ایشان را از تعدی و طلب زیادتی منع
فرماید رابطه عدالت منهدم نگردد و تجربه
معلوم شده که هر دولتی که تا میان اصحاب
آن موافقت بوده و سلوک طریق نموده اند
در تزاید بوده و چون ظلم و عدوان در میان
ایشان غلبه شد رو بزوال نهاد چه اهل زمان
بر طریق سلاطین باشند چون پادشاه و اتباع او
در ظلم کوشند هر کس را داعیه ظلم که در طبیعت

او کامنست



مرکوز ست بحرکت اید و میل بغلبه کند بنابرین
سبب تخریب ملک بعد ظلمه باشد لاجرم
باندک زمانی بفنا انجامد و لهذا حکما گفته اند
الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم بالجمله رعایت
عدالت میان اصناف اربعه وقتی منتظم
گردد که سلطان بنفس خود تفقد احوال رعایا نماید
و هر یک را بحق خود رساند اصل مدار در احتیاط
رعایا دو چیز ست یکی انکه عمال بعدالت میل
فرماید دوم انکه رعایا و مظلومانرا در وقت

حاجت راه نبرد حضرت سلطان باشد واگر

همه وقت میسر نباشد روزی معین ارباب

حوایج را بار دهد تا بی واسطه عرض حاجت

توانند کرد و ملوک عجم را وقتی معین بوده

که طوایف انام بار عام بوده حضرت

رسالت پناه صلوة الله علیه فرموده که

الله تعالی هر کس ولایت امری از امور مسلمانان

باو تفویض فرماید و او در روی ارباب حاجت

بندد حق تعالی در وقت حاجت و فقر در رحمت



بر روی او بند د و او را از الطاف و عنایات
خود محجوب دارد بر اهل تجربه این معنی
بغایت مشاهد است **حکایت** در آثار
ماثوره آورده اند که فرعون با این همه طغیان
و کفران در حمایت دو خصلت نیکو بود یکی آنکه
سهل الباب بود و ارباب حاجت را
باسانی عرض حال با او ممکن بود دیگر آنکه
بحلیه جود و کرم متحلی و مبالغه بهجی داشت
که زنی از بنی اسرائیل را وضع حمل شد و اغذیه



که مناسب باشد در مطبخ مهیا بود چون این
معنی خبر بآن آتش قهر اشتعال
گرفت و مطبخیان را در آتش سوز گرفتار ساخت
و بعد ازین مقرر کرد که هر روز انواع اغذیه
و اشربه که لایق طبقات ناس از اصحا و مرضا
تواند بود مهیا دارند و بهر کس آنچه مناسب حال باشد
برسانند تنبیه پادشاه باید که روسای
صنف که علمای شریعت و مشایخ طریقت و
عرفای حقیقت اند بخود نزدیکتر دارد و باعزاز

و اکرام



واکرام این جماعه از خلوص اعتقاد کوشد چه این
طایفه مقتضی ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
غایت ایجاد عالم و خلاصه عباد اند و بحقیقت
دیگر طبقات بطفیل ایشان در مهمانخانه وجود
در آمده اند و هر گاه ارباب و کیاست بحضرت
پادشاه متردد باشند نشانه ترقی دولت
و تزاید رفعت او باشد **حکایت** حسن بویه
در عهد خویش والی مملکت ری بود و بمحبت
حکما و علما از سلاطین روزگار خود ممتاز بود



نوبتی بغرای روم رفت در اوایل حال غلبه
لشکر اسلام را بود و بر کفار استیلا یافتند
بعد از آن اهل روم از هر طرف لشکر جمع کرده
غلبه بر لشکر عراق آوردند و جمعی را اسیر کردند
ملک روم بنشست و اسیران را نزد خود خواند
در آن میان شخصی بود ابونصر نام از مملکت ری
ملک چون معلوم کرد که ابونصر از ریست
گفت اگر ترا پیغامی دهم به پادشاه خود گوی
گفت بلی خدمت کنم گفت حسن بویه را بگوی که از



از قسطنطنیه بهمین قصد آمده بودم که عراق را
خراب کنم اما چون از سیرت و احوال تفحص
نمودم مرا معلوم شد که هنوز آفتاب دولت تو
در اوج کمالست چه آنکس که آفتاب دولت او
رو بزوال نهد نزدیکان او حکمای نامدار و
علمای عالیمقدار نباشند یقین که توجه این
جماعت دلیل بر دوام اقبال و ازدیاد جاه
و جلال است بزرگان خرده دانند که
از سهام حوادث آمال صاحب دولتی

امان یافت که بباطن پاک درویشان صافی

دل پناه آورد و وصول نهایت مقاصد مرام

بلند همی را دست داد که در وقت توجه اسفا

واهوال واخطار بدرقهٔ راه از خاطر مقیمان مدرسه

و ساکنان خانقاه خواست افسر سلطنت بر

سر مردی قرار گرفت که مدد از خاطر بی سرو

پایان تاج بخش طلبید تخت خلافت پادشاهی

شد که فیض از باطن گدایان توانگر دل دریوزه

کرد از حکمای عالیمقدار منقول است که



مدار عدالت بر آنست که کارهای بزرگ بمردم خرد
نفرمایند و بعضی از آل ساسان پرسیدند
که سبب زوال چهار هزار ساله دولت از خاندان شما
چه بود گفت آنکه کارهای بزرگ که لایق اهل عقل
و دانش بود بمردم خورد و فی باز گذاشتم

باب دوم در تقسیم سیاست سیاست
ملک بر دو قسم است یکی سیاست فاضله
و آنرا امامت خوانند و آن نظم مصالح عباد است
در امور معاش و معاد تا هر یک بکمالی لایق



برسند و هر آینه سعادت حقیقی لازم این باشد
و صاحب این سیاست بحقیقت خلیفه الله
و ظل الله است و در تکمیل و سیاست مطیع
شریعت لاجرم بیامن آثار آن یگانه خلق
مشغول و محفوظ باشند خواهند بود دوم
سیاست ناقصه و آنرا التغلب خوانند و
غرض این جماعت استخدام عباد الله و تخریب
بلاد الله باشد و ایشانرا دوامی نباشد باندک
مدتی به نکبت دنیاوی و شقاوت ابدی مبتلا گردند



چه پادشاه ظالم همچو بنای عظیمیست که بر روی
برف نهند هرآینه اساس آن بتاب آفتاب
الهی گداخته گردد و اگر پادشاه دیده اعتبار
گشوده و زنگ از آئینه بصیرت زدوده باشد
رعایا را بجای فرزندان و دوستان داند و حرص
و حب مال را مقهور قوت غضبی گرداند نه آنکه
چون صاحب سیاست ناقصه تمسک بقواعد
ظلم نموده رعایا را نسبت بخود بجای بندگان
بلکه بمثابه ستوران داند و چون بمقتضای الناس



علی دین ملوکهم مردمان در اعمال و سیرت
تبع سلاطین زمان کنند پس اگر پادشاه عادل
افتد همه کس را رو در عدالت و کسب فضایل
حمیده باشد و اگر بر خلاف این باشد مردم را
میل بتغلب و دروغ و حرص و سایر رذایل
باشد و ازینجاست که در حدیث حضرت نبوی
ورود یافته که اگر سلطان عادل باشد
او را از هر حسنه که از رعایا صادر شود نصیبی باشد
و اگر ظالم باشد در هر سیئه که از ایشان ظاهر شود

ایشا


شریک باشد در بعضی از احادیث دیگر وروده
که نزدیکترین مردمان بخدای تعالی از روی مرتبه
در روز قیامت پادشاه عادلست و دور
ترین مردمان از خدای بحسب منزلت در روز
قیامت پادشاه ظالم اصل حکما گفته اند
که پادشاه باید که در وی پنج خصلت باشد اول علو
همت و آن به تهذیب اخلاق حاصل شود
دوم فکر صحیح و آن بجودت فطرت و کثرت
تجربت حاصل شود سیوم قوة عزیمت و آن



برای صواب وقوت ثبات دست دهد وازا
عزم الملوک خوانند واین دراکتساب کمالات
ملکی وخلق عظیم دارد پادشاه باید که در امر مطع
عزم صحیح باشد وتخلف ازوی جایز ندارد
چهارم صبر بر مشقت وشداید چه صبر مفتاح
مطالب امانی است فان الصبر مفتاح الفرج
پنجم نسب چه سرآنه موجب انجذاب خواطر و
مهابت ووقار خواهد بود واین خصلت
ضروری نیست اما اولی است وچون مذکور



شد که پادشاه طبیب مزاج عالم است و طبیب را

از معرفت مرض و صحت و اسباب آن گزیری نی

و بعد از معرفت در حفظ بی علاجت لازم

می اید که بی دریغ در تفتیش احوال رعایا و اهل

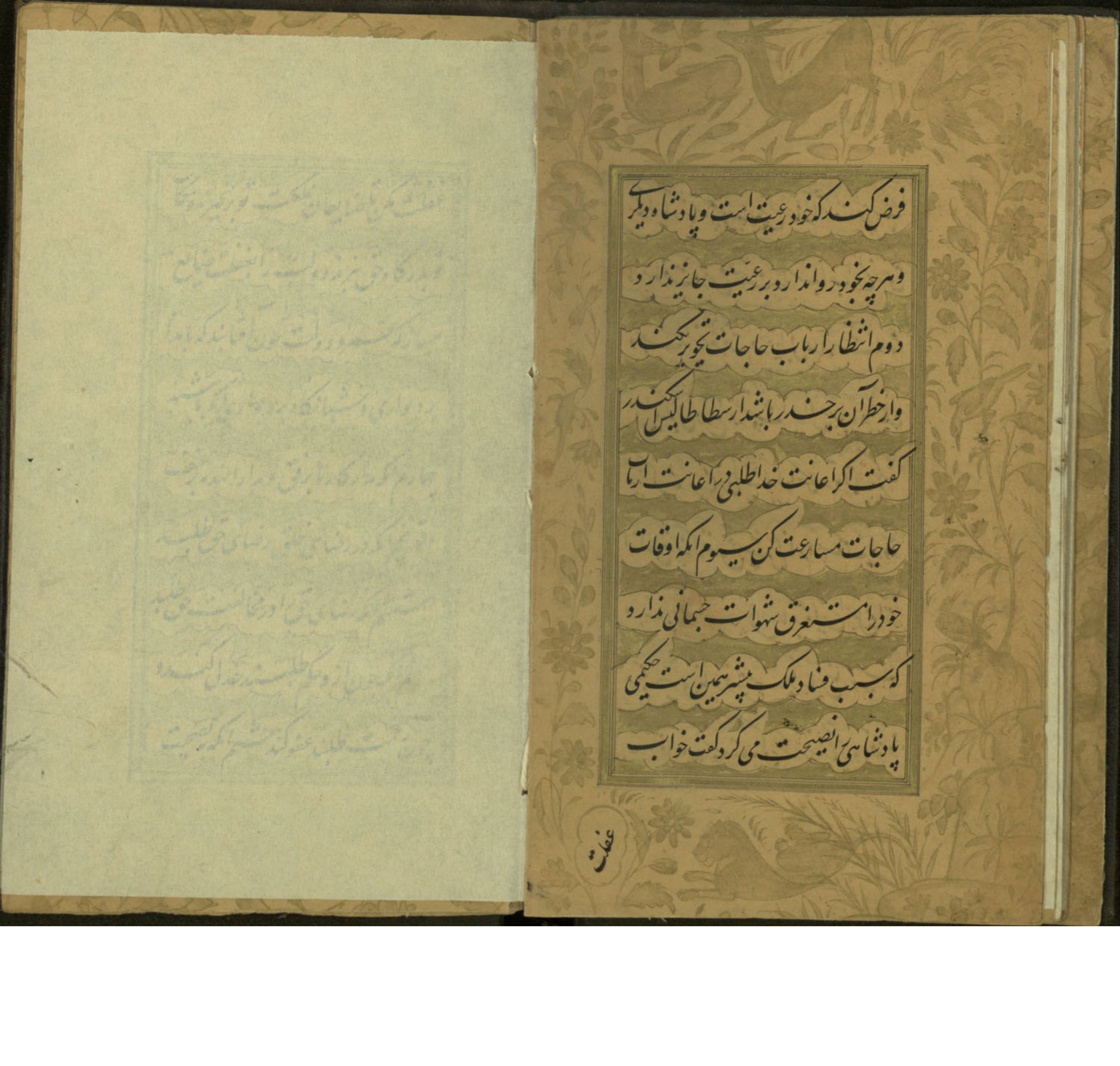
مدینه کوشد و چنان کند که احکام و آثار نیک

از اهل مدینه که تعلق بتعیش انام است بدو رسد

و حسن و قبح آن و اطلاع یابد و این را محل یاد

مرتبه دنیوی نماید قواعد اساس بنا دولت

برده قاعده است یکی آنکه هر قضیه که واقع شود



فرض کند که خود رعیت است و پادشاه دیگری
و هرچه بخود روا ندارد بر رعیت جایز ندارد
دوم انتظار ارباب حاجات تجویز نکند
و از خطر آن بر حذر باشد ارسطاطالیس اسکندر
گفت اگر اعانت خدا طلبی در اعانت ارباب
حاجات مسارعت کن سیوم آنکه اوقات
خود را مستغرق شهوات جسمانی ندارد
که سبب فساد ملک بیشتر همین است حکیمی
پادشاهی را نصیحت می کرد گفت خواب

غفلت



غفلت مکن تا ضایعان مملکت تو بر نخیزند و کار
تو بدرگاه حق نبرند دولت را بغفلت ضایع
مساز که عمر و دولت چون آفتابند که بامداد
بر دیواری و شبانگاه بر دیواری دیگر باشند
چهارم انکه مدار کارها بر رفق و مدارا نهند نه بر عنف
و قهر پنجم انکه در رضای خلق رضای حق طلبند
ششم انکه رضای حق را در مخالفت حق طلبند
هفتم انکه چون از و حکم طلبند عدل کنند و
چون رحمت طلبند عفو کنند هشتم انکه بصحبت

اهل علم مایل باشد و از نصایح و موعظه مگدر نشود
نهم آنکه هر کس را در مرتبه استحقاق خود دارد
دهم آنکه بآن قناعت نکند که خود ظلم میکند
بلکه سیاست ملک بر وجهی نماید که عمال و
لشکریان و رعایا را با همدیگر مجال ظلم و تغلب
نباشد چه بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول عن
رعیته هرچه در مملکت واقع شود چون بواسطه
قصور سیاست او باشد در روز قیامت ازو
سوال خواهند فرمود **حکایت** در اخبار آورده‌اند

که ولد عبدالعزیز را که بکمال عدالت و فرط تقوی
و طهارت موصوف بود چنانچه او را خامس الخلفا
خوانند بعد از وفات در خواب دیدند و از
احوال او پرسیدند گفت یکسال مرا در پرده حجاب
داشتند بتهمه سوراخی که در پلی واقع شده بود
و گوسفندی را پای دران سوراخ رفته
مجروح شده بود با من عتاب کردند که چون مصالح
خلق در عهد تو بود چرا در ضبط و نظم امور تقصیر
نمودی بنا برین باید که حاکم رعیت را بفنون عدالت


نگاه دارد و احتیاط در احوال جزئیه بسیار
تا خللی در ملک و ملت و دولت نیفتد و تکبر
با متکبران و تواضع با مسکینان و زیردستان
از اخلاق کرام داند و از وظایف نامداران که
پوشیده دارند تا از اعادی محفوظ باشند و
حضرت سید الانام علیه السلام چون بغزا
فرمودی مردم را گمان انداختی که بجانب دیگر
میرود و خبر از طریق دیگر پرسیدی و در
دفع اعدا حیله و نامهای دروغ نوشتن

مرسوم



مذموم نیست اما تلفظ به کذب مذموم است بهیچ وجه
جایز ندارد خصوصا در مواعید بخشش و انعام بهر که
باشد و چون کسی در امری یا در شجاعت ممتاز
گردد در انعام و اکرام او مبالغه بسیاری می
نمود و بدشمن حقیر استخفاف نباید نمود چه کم
من فیة قلیلة غلبت فیة کثیرة باذن الله
نصی است قاطع و بعد از ظفر ترک تدبیر نباید
نمود تا ممکن باشد که کسی را زنده اسیر کنند
قتل نشاید چه در اسیر منافع بسیار است و بعد از



استیلاء غضب را بخاطر راه نباید داد چه درین
مقام اعدا مثل رعیت باشند و قصد رعایای
خود کردن مذموم باشد و خلاف قاعده است
با انکه هرچند عفو بیشتر ظاهر شود توجه بجانب او
نفوس را بیش باشد **حکایت** یکی از پادشاهان
ماضی میفرموده اند که اگر اهل جرایم بدانند که
مرا در عفو کردن چه لذتست جرایم را بتحفه پیش
من آوردندی **فصل دوم** مشتمل است بر دو
باب **باب اول** در وصایای ارسطاطالیس



که وزیر اسکندر و استاد او بود بواسطه ضعف
و پیری از ملازمت اسکندر دور افتاده و اسکندر
به بلاد عجم استیلا یافت و متحیر بود ارسطاطالیس
بدو نامه نوشت که همانا رای فرزند جلیل را
معلوم باشد که تخلف از خدمت نه بنابر عدم
رغبت صحبت است بلکه بنابر ضعف بنیه است
و پیری و فتور قوت و چون ملاقات میسر
نیست درین رساله دستوری بیان کنم که در
جزئیات بآن رجوع کنی و از صحبت من مستغنی باشی



اما امرای عجم و فضلای ایشان بدانکه اگرچه نوای
که ایشانرا هلاک کنی تغییر آب و هوای ایشان
نمی توانی کرد و ترا آیه شبیه با ایشان پیدا شود
بس جهد کن که ایشانرا با چنان بنده خود سازی
با همه از بندگان تو مطیع تر باشند بعد ازان
میگوید که پادشاهان چهار صنف اند یکی انکه با خود
و رعیت سخی باشند دوم انکه با خود سخی و با رعیت
لئیم سیوم انکه با رعیت سخی باشند و با خود لئیم
چهارم انکه با خود و رعیت هر دو لئیم باشند

قسم اول



قسم اول باتفاق محمود است و قسم دوم و
چهارم باتفاق مذموم و در قسم سیوم خلافست
حکماء هند برانند که محمود است و حکماء فرس
برانند که محمود نیست ای اسکندر با تو بارها گفته‌ام
که اصل در سخا و کرم و بقای ملک آنست که طمع در
مال مردم نکنی و از جمله سخا و کرم آنکه ستم جایز
نداری و از عیب پوشیده مردم تفتیش نکنی
و از انعامی که باکسی بکنی یاد نکنی و تمامی فضل و
احسان آنست که نیکان را گرامی داری و با مردم



گشاده رو باشی و جواب مردم بگویی و از
خطای جاهلان درگذری ای اسکندر عقل مدار تدبیرات
و آیینه کمالات و نقایص است و اول مطلب
عقل محبت نام نیکست چه سلطنت و ریاست
بالذات مقصود نیست بلکه مقصود از آن نام
نیکوست هر پادشاه که دین را تابع خود دارد و
استخفاف ناموس الهی کند ناموس الهی
او را ذلیل و زبون دارد ای اسکندر پادشاه
باید که بلند همت و صاحب رای و فصیح و شیرین

زبان



زبان و بلند آواز باشد و سخن کم گوید و بار ال
ننشیند و چون بیرون آید زینت لایق سلطنت
بکار دارد و چنانچه از دیگران ممتاز باشد و در
رعایت بازرگانان که از بلاد بعید بمملکت او
آیند واجب داند تا موجب انتشار صیت
جمیل و میل قلوب و کثرت تردد تجار شود و بآن
سبب مملکت معمور گردد ای سکندر در شهوت
حریص مباش که شهوت از خواص خنازیرست
و چه فخر باشد در چیزی که حیوانات خسیسه



دران بر تو راج باشند و ضعیفا از دست کسی

تا خداوند ترا دست گیرد و ترحم بر احوال ایشان

واجب دان که موجب رضای خالق است

حبوبات و غلات ذخیره کن تا در خشک

سال بر ان شیندای سکندر بارها ترا وصیت

کرده ام و دیگر تاکید میکنم که در خون ریختن دلیر

مباش که هلاک حیوانات مخصوص بحق است

و حقیقت حال جز علام الغیوب را معلوم نیست

و شاید که بسبب تهمتی که شخص ازان بری باشد



یا او را در اقدام بر آن جریمه عذری باشد
قتل او را روا داری چه جریمه ازین اصعب باشد
اصل ای سکندر نکث عهد مکن و سوگند
بدروغ یاد مکن و اگر چیزی فوت شود تاسف
منمای اهل مملکت خود را لفنون علم امر کن و کسی را
که بعلم فایق باشد مزید عنایت و تربیت مخصوص دار
که این خصلت سبب زیادتی محبت تو در دلها شود
و موجب رونق ملک و بقای ذکر جمیل باشد
و پادشاهی یونانیان بمیامن همین خصلت دوام داشت



چه ایشان را بتحصیل علم امر میفرمودند بمرتبه که
که دختران در خانه پدران فرایض نوامیس و
اصول علم طب و نجوم میدانستند و از دست کسی
که معتمد تو نباشد چیز مخور و از محافظت خود
غافل مباش و آن قصه را فراموش مکن که پادشاه
هند تحف از برای تو فرستاد و از جمله آن کنیزکی
بود که بزهر پرورده بودند تا طبیعت او
با افاعی شده بود و غرض ایشان قصد تو بود و من
این را ابقراست در تعلیم و را تنبیه کردم ای



ای اسکندر عدل صفتی است از صفات الهی و
آسمان و زمین برپاست و بعدل پیغمبران مبعوث
گشتند و عدل صورت عقل است و بعدل
مالک رقاب ملوک و قلوب توان شد سلطان
عادل انفع است از باران و در بعضی از اخبار
به سریانی نوشته اند که ملک و عدل دو برادرند
که هیچ کدام را از دیگری استغنا نیست یعنی
عدل بی ملک و ملک بی عدل صورت نپذیرد
باب دوم در وصایای افلاطون که استاد



ارسطاطالیس است میگوید خدایرا چون ساعی
حق او نگاه دار و همیشه بیدار باش که شرور را
اسباب بسیارست آنچه نباید کردن بارزو
مخواه و بدانکه انتقام الهی از بنده نه بطریق غضبست
بلکه بطریق تادیب و تنبیه است یاد کن که پیش از
حیات چه بودی و بعد از حیات چه خواهی بود
هیچکس را میازار که کارها در معرض زوال است
بدبخت کسی بود که از تذکر عاقبت غافل بود
و از گناه باز نایستند در ایصال خیر بمستحقان



موقوف سوال مباش همیشه یاد مرگ بکن و از
مردگان عبرت گیر خساست مردم از گفتن
بسیار بی فایده دان بارها اندیشه کن اگاه بگو
دوست همه کس باش زود بخشم مرو با غضب
عادت بو مگرد د حاجت محتاج بفردا میفکن
چه دانی که چه حادثه شود اگر در نیکی رنجی
بری رنج نماند و نیکی بماند در قبول قول هر کس
مسارعه نباید کرد و بظاهر احوال فریفته نباید
شد بلکه تامل را اعتراض هر کس اطلاع باید یافت



بعد از آن برآنچه اصوب باشد اختیار کرد
و با اهل تکبر تکبر باید کرد تا از کبر او متألم
نگردی و با خوی بدخویشان صبر باید کرد میان
محتاج و طامع تمیز کن محتاج را حاجت
برآور و طامع را از طمع بازدار و مظلوم را
اعانت نما اگر از بدی لذت یابی لذت
نماند و بدی بماند از آن روز یاد کن که ترا آواز دهند
و تو از آلت استماع و نطق محروم باشیی
نشنوی و نگویی و یقین دان که بجایی متوجه



شده که آنجا نه دوست شناسی و نه دشمن و
بجایی خواهی شد که خداوند و بنده یکسانست
توشه مهیا کن چه دانی که رحیل کی خواهد
بود نیکی را مکافات کن و بدی را درگذار و از
خیرات تجاوز جایز مدار و هیچ سیئه را وسیله
اکتساب حسنه مساز حکمت را دوست دار
و از سخنان حکما بشنو توانگری معجب مشو
از مصایب تنگی بخود راه مده و بطالت
شاد مباش و بر بخت اعتماد مکن و با هیچکس



جدال مکن همیشه ملازم سیرت نیکو و مواظب
خیرات باش و چون دوست بدست آید رعایت
او واجب دان و بملاقات او اظهار بشاشت
کن و معایب حقیره و تقصیرات جزئیه را که
منسوب بدوستانست اعتبار نباید کرد
چون افراد بشری ازان خالی نتوانند بود و در
امر تامل در عیوب خود دخلی عظیم دارد این
چند کلمه را اضعف عباد الله تعالی و احقرهم
بهرام بن حیدر مهاندار رحمه سهولت حفظ



از اخلاق جلالی انتخاب نمود والسلام

کتبه العبد المذنب الفقیر محمد حسین

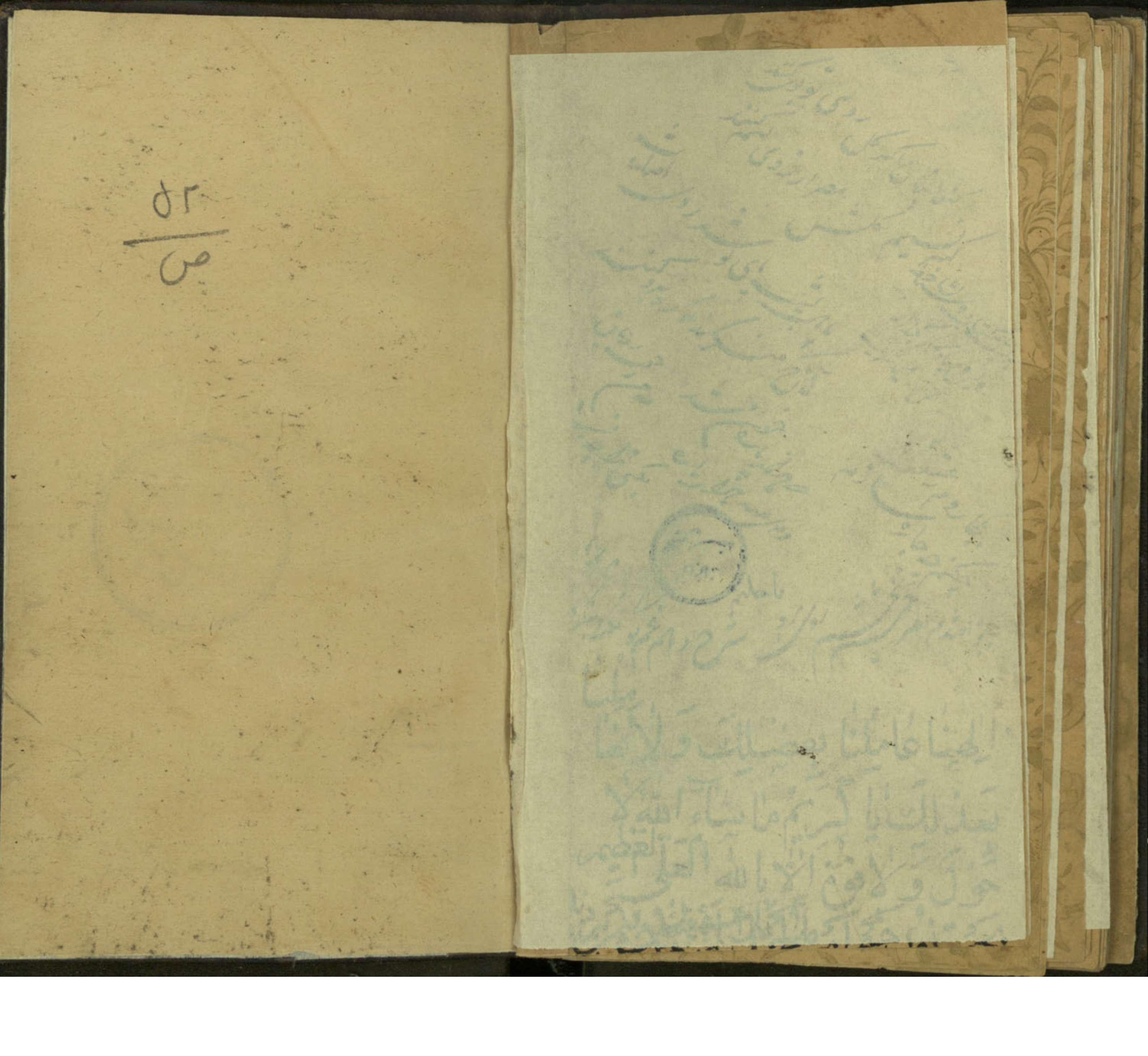
الکشمیری غفر الله ذنوبه وستر

عیوبه فی پنبه زارو

١٣



الهنا عاملنا بفضلك ولا تعاملنا
بعدلك يا كريم ما شاء الله لا
حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم



الهنا عاملنا بفضلك ولا تعاملنا بعدلك يا كريم ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم


۲۳۲
کتابخانه مجلس شورا

